

## چگونه اول ماه مه ۱۸۸۶ در تاریخ جاودانه شد، روز شمار یک نبرد انقلابی

جمعی از فعالین کارگری

سه شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۸۸

کارگران شیکاگو، مشعل بدست در شب خیابانها را می پیمودند و چنین می خواندند:

**"میلیونها زحمتکش بپا می خیزند/ ببینید به خیابان آمده اند/ مستبدین بخود می لرزند/ قدرتشان را بر باد می بینند".**

سالهاست که روز جهانی کارگر با حضور صفوف رنگارنگی از نیروهای طبقاتی گوناگون و حتی متخاصم در خیابانهای دنیا برگزار می شود. بورژوازی که هیچگاه قادر به پاک کردن این روز مبارزاتی از ذهن پرولترها و توده های تحت ستم و استثمار در سراسر جهان نشده همواره کوشیده آن را بی محتوا کرده و از آن يك جشن بی آزار بسازد. آنچه یاریگر طبقات حاکمه در اینکار شده، روایات ناقص یا تحریف شده از اول ماه مه و نبرد کارگران شیکاگو است. مبارزه عظیم ماه مه ۱۸۸۶ مبارزه ای صرفا صنفی و اقتصادی با ظاهری مسالمت جویانه نبود. اول ماه مه ۱۸۸۶ صحنه مظلومیت کارگر نبود. بلکه نمایانگر صلابت و جسارت و قهرمانی کارگران شورشگری بود که بخشا مسلح بودند..

از سال ۱۸۷۱ شروع می کنیم. در آن سال کمون پاریس، فرانسه و کل اروپا را به لرزه درآورد. کارگران و زحمتکشان پاریس جرئت این را به خود دادند که جامعه را از طریق بدست گیری قدرت سیاسی در يك جهت تازه، یعنی بر مسیر از میان بردن طبقات، هدایت نمایند. طبقات حاکمه اروپا موقتا از تضادهای درونیشان دست کشیده، متفقا به جنبش طبقه کارگر حمله بردند. آنها بیرحمانه سنگرهای توده های کارگر و زحمتکش را با توپ درهم کوبیده، کارگران قهرمان پاریس را اسیر ساخته و بسیاری از آنان را در خیابانها تیرباران کردند. در سال ۱۸۷۸ دولت پروس (آلمان فعلی) یکرشته قوانین شدیداً ضد سوسیالیستی به تصویب رساند و حزب کارگری را غیر قانونی اعلام کرد. در انگلستان دولت حربه ای دیگر را علیه انقلاب کارگری به کار گرفت و بخش قابل توجهی از طبقه کارگر با رشوه های حاصل از سودهای مستعمراتی تخدیر کرد. در نتیجه بخشی از طبقه کارگر پشتیبان حفظ وضع موجود شد. بنظر می رسد که شعله های سرخ برخاسته از کمون پاریس خاموش شده است. اما ناگهان فریاد تازه جنگ طبقاتی، سکوت را بهم زد: اینبار از يك گوشه دور افتاده و غیر قابل انتظار در آخرین نقطه آمریکای شمالی، در شیکاگو، در محله ای که "دنیای متمدن اروپا" نامش را تا بحال نشنیده بود. محله "هی مارکت" لبریز بود از کارگران مهاجر آلمانی، هلندی، لهستانی و رومانیایی و دیگران. آگاهی طبقاتی را کارگران آلمانی به آنجا برده بودند..

یکسال پس از کمون پاریس، در زمستان ۱۸۷۲ هزاران نفر بخاطر آتش سوزی بزرگ شیکاگو بی خانمان و گرسنه بر جای مانده بودند. هزاران نفر برای گرفتن کمک دست به تظاهرات زدند. در دست بسیاری از آنها پرچمهایی دیده می شد که رویش نوشته شده بود: "یا خون یا نان". در سال ۱۸۷۷ اعتصاب بزرگی از سوی کارگران راه آهن انجام گرفت. بزودی این اعتصاب، کل کارگران راه آهن در سراسر آمریکا را فراگرفت. بسیاری از افراد رادیکال که در

رهبری این اعتصابات بودند از میان کارگران آلمانی بودند که سابقا با مارکس و انگلس تماس داشتند. آلبرت پارسون یکی از آنان بود که تجربه دو جنبش را داشت: جنبش اروپا و جنبش ضد برده داری در آمریکا. خود او در آمریکا به دنیا آمده بود. اعتصابات بزرگ سال ۱۸۷۷ سرانجام با سرکوب پلیس از هم پاشید. در آن سال هر دو طبقه متخاصم می دانستند که جنگی دیگر در کار است. سرمایه داران از این هراس داشتند که در آمریکا هم نظیر پاریس، کمون برپا شود. بنابراین هیئت حاکمه تدارک سرکوب را می دید. کارگران از نظر سیاسی و نظامی تدارک می دیدند. اجتماعات مخفی بحث و تشکل در سطحی عالیتر برگزار می شد. در آن زمان اتحادیه های کارگری نیمه قانونی بودند و جلسات آنها مخفیانه تشکیل می گشت. پلیس در هر فرصتی رهبران را دستگیر می کرد و مورد ضرب و شتم قرار می داد. آن روزها، اعتصاب کردن به معنای وارد جنگ شدن با قدرت حاکم بود. در چنان اوضاعی شهر شیکاگو زادگاه مصافی سخت شد: مصافی که کارگران انقلابی در هسته رهبری "اتحادیه مرکزی کارگری" هدایتش می کردند. در سال ۱۸۷۵ این اتحادیه قطعنامه ای را به تصویب رساند. در بخشی از این قطعنامه آمده بود: ما فوراً از طبقه کارگر می خواهیم که خود را مسلح سازد. تنها با ابزار قهر می توان در مقابل استثمارگران صف آرایی کرد. این قطعنامه به روی کاغذ نماند. طولی نکشید که دهها واحد از توده های مسلح کارگر تشکیل شد. وقتی بورژوازی متوجه ماجرا شد، عناصر مبارز را اخلاص گر نامید..

متأسفانه تنها حزب متشکل کارگری آن زمان در آمریکا، رفرمیست بود. این حزب معتقد بود که کارگران مسلح، وجهه حزب را خدشه دار می کنند. تفکر حاکم بر جنبش کارگری شیکاگو را می توان در بیانیه "اتحادیه انترناسیونال کارگران" مشاهده کرد. در آن بیانیه چنین آمده بود: "این سیستم ناعادلانه و جنایتکار است و لازمست که بطور کامل و بهر طریق ممکن منهدم شود." تهییج به منظور سازماندهی، و سازماندهی به منظور قیام. این عبارت، فشرده راهی است که طبقه کارگر اگر می خواهد زنجیرهایش را بگسلد، باید ببیماید." این مواضع، بدون شك خبر از فضای انقلابی عمومی موجود در کل جنبش کارگری آن دوران می داد. آیا این تاکید بر ضرورت بکارگیری قهر، نقطه ضعف آن جنبش بود؟ نه. اگر قرار است نقطه ضعفی در آن جنبش جستجو شود، باید به گرایش دنباله روی و تسلیم به حرکت خودانگیخته موجود در رهبرانش توجه کرد. آنها اعتقاد داشتند که تنها اتحادیه های مستقل کارگری می توانند محل مناسبی برای عمل انقلاب باشند. آنها بدنبال يك نظم خودبخودی بودند، نه يك دولت انقلابی نوین. هدف آنها در هم شکستن قدرت دولتی بود، اما نقشه اداره دولت نوین انقلابی را در اختیار نداشتند..

بدین ترتیب صفوف جنبشی که پس از سرکوب سال ۱۸۷۷ مجدداً سر بلند کرد، حول ایده قهر گسترش یافت. در عین حال يك مطالبه معین به مرکز مطالبات کارگران تبدیل شده بود و آن خواست روزکار هشت ساعته بود. در سال ۱۸۸۴ یکی از چند شبکه سراسری اتحادیه ها فراخوان روز مبارزه را اعلام نمود. این سازمان، "فدراسیون صنف سازمان یافته و اتحادیه ای کارگران" نام داشت. این فراخوان با پشتیبانی عظیمی روبرو شد. جنبش عظیمی براه افتاد. بطور مثال تعداد اعضا سازمان "رسته های کار" در عرض یکسال از ۱۰۰ هزار به ۷۰۰ هزار نفر در تابستان ۱۸۸۶ افزایش یافت. دلیل این استقبال عظیم توده ای واضح بود. در آن دوران ۱۸ ساعت کار در روز معمول بود. کارگران تا سرحد مرگ کار می کردند. بیکاری، گرانی و گرسنگی بیداد می کرد. کارگران برانگیخته شده در خیابانها این سرود را می خواندند:..

می خواهیم همه چیز را واژگون کنیم/ از زحمت کشیدن برای هیچ خسته ایم/ از بدست آوردن لقمه ای ناچیز/ تنها برای روز بعد، بدون حتی ساعتی برای تفکر، خسته ایم..

در سال ۱۸۸۵ اعلامیه زیر در صفوف کارگران آمریکا دست بدست می گشت. این اعلامیه از طبقه کارگر آمریکا می خواست که در اول ماه مه ۱۸۸۶ دست به عمل بزند: “یک روز شورش - نه آرامش. روزی که حرف، حرف سخنگویان لاف زن دم و دستگاهی نیست که طبقه کارگر را به بند کشیده است. روزی که طبقه کارگر قوانین خویش را بر پا می دارد و قدرتش را بکار می برد که این قوانین را به اجرا درآورد. قوانینی که تماما خلاف رضایت و موافقت ستمگران و حکمرانان که سرنوشت کارگران را در دست دارند، است. روزی که نیروی عظیم زحمتکشان متحد در برابر قدرتی که امروز بر سرنوشت همه خلقها حکم می راند صف آرائی می کند. روزی که لذت هشت ساعت کار، هشت ساعت استراحت و هشت ساعت برای هر کاری به اختیار خود ما، احساس می شود.”

سال ۱۸۸۶ سالی “دیوانه وار” بود. اعتصابات همه جا را فرا گرفت. همانطور که مورخان اذعان می دارند از دو ماه قبل از اول ماه مه، همگان بارها عبور واکنهای پر از مهمات و مسلسل را بچشم می دیدند. خیلی ها تکرار کمون پاریس را پیش بینی می کردند. در نوزدهم مارس ۱۸۸۶، نشریه آلمانی زبان “کارگر” در آمریکا نوشت: “اگر ما هر چه زودتر خود را برای انقلابی خونین آماده نکنیم، میراثی جز فقر و بردگی برای فرزندانمان بر جای نخواهیم گذاشت. بنابراین خود را برای انجام انقلاب مجهز کنید.” قبل از روز موعود مبارزه سراسری، هر هفته راهپیمائی هائی تحت شعارهای “زنده باد انقلاب سوسیالیستی” “سرنگون باد تخت و بارگاه و خزانه” “کارگران مسلح شوید” برگزار می شد. راهپیمایان مشعل به دست در شب خیابانها را می پیمودند و چنین می خواندند: “میلیونها زحمتکش بیا می خیزند، ببینید به خیابان آمده اند. مستبدین بخود می لرزند، چرا که قدرتشان را برباد می بینند.”

درست يك شب قبل از واقعه اول ماه مه، روزنامه “کارگر” هشدار داد: “طبق اطلاع، یکی از رفقا به هنگام دستگیری لیست بلند بالائی از اعضا همراهش بوده و تمام آن رفقا نیز دستگیر شده اند. بنابراین: لیست عضویتها و دفاتر یادداشتها را از جیبتان بیرون آورید. تفنگهایتان را تمیز کنید. انبار مهمات خود را کامل کنید. قاتلین مزدور سرمایه داران، پلیس و گاردش آماده جنایتند. هیچ کارگری نباید دست خالی از خانه بیرون بیاید.”

در دیترویت ۱۱۰۰ کارگر به مدت هشت ساعت راهپیمائی کردند. در نیویورک ۲۵۰۰۰ نفر از برادوی به طرف میدان اتحاد راهپیمائی کردند. در عین حال ۴۰ هزار کارگر نیویورکی در حال اعتصاب بودند. در سین سیناتی يك کارگر شروع راهپیمائی را چنین تصویر کرد: “تظاهر کنندگان فقط پرچم سرخ حمل می کردند و تنها سرودی که می خواندند سرود آربایتر (کارگران) و مارسه یز. يك هنگ کارگران با ۴۰۰ تفنگ اسپرینگ فیلد در صف اول تظاهر کنندگان قرار داشتند.” در لویی ویل کنتاکی بیش از ۶۰۰۰ کارگر سیاه و سفید از وسط پارک ملی عبور کردند و بدین ترتیب ممنوعیت ورود غیر سفیدان به پارک را عامدانه شکستند. در شیکاگو که دژ شورش بود، دست کم ۳۰ هزار نفر به خیابانها ریختند. تمام قطارها از کار ایستاده بودند، بنادر را تعطیل کرده بودند. رهبران محافظه کار به حاشیه رانده شده بودند. خیابان میشیگان پر بود از پروولترها و خانواده هایشان. همه بهترین لباسهای خود را پوشیده بودند. اما ظاهر روز تعطیل، گول زننده و موقتی بود. پلیس مسلح روی پشت بامهای مسلط بر صحنه و پشت دیوارها سنگر گرفته و آماده جنگ بود. پلیس هر کجا که کارگران اجتماع کرده بودند را مورد حمله قرار می

داد. نقطه انفجار اول ماه مه در کارگاه مك گورميك بود. اینجا از اواسط زمستان در اعتصاب بسر می برد، ولی گله های اعتصاب شکنان بر رهبری پلیس کماکان در کارخانه بودند. در دوم ماه مه، اسپایز، رهبر کارگران قرار بود دوباره برایشان سخنرانی کند. هنگامیکه حدود ۶۰۰۰ کارگر به سخنرانی او گوش می دادند، چند صد نفر به پیشواز اعتصاب شکنانی که تازه داشتند از سر کار برمیگشتند رفتند تا حسابشان را برسند. روزنامه "کارگر" بتاريخ ۴ ماه مه نوشت: "ناگهان صدای گلوله از نزدیک کارخانه بگوش رسید. حدود ۷۵ قاتل قوی هیکل که توسط يك فرمانده چاق پلیس رهبری می شدند بدان سمت حرکت کردند. سه خودرو پر از وحشی های حامی نظم و قانون نیز آنان را همراهی می کردند. در نبرد میان کارگران مسلح به سنگ علیه پلیس مسلح به سلاح گرم، صف کارگران ناگهان بهم خورد. بمبی پشت سر کارگران منفجر شد. دست کم دو کارگر کشته شدند. بسیاری، از جمله چند کودک، مجروح شدند. در ظرف چند ساعت اعلامیه خشمگینانه ای که به امضا اسپایز رسیده بود در محلات فقیرنشین کارگری دست بدست میگشت: "کارگران مسلح شوید صاحبکاران نیروی خونخوار خود یعنی پلیس را علیه ما بکار گرفتند. شش نفر از برادران ما عصر امروز در کارگاه مك گورميك کشته شدند. آنها فقیران بیچاره را کشتند چرا که جرات کرده بودند دستورات روسا را زیر پا گذارند. همچون هرکول افسانه ای بپا خیزید و غول پنهانی که میخواهد شما را نابود کند، از میان بردارید. ما از شما میخواهیم که مسلح شوید! مسلح!".

روز بعد یعنی سوم ماه مه، گسترش اعتصاب پر معنا بود. در سطح کشور نزدیک به ۳۴۰ هزار کارگر به جنبش پیوسته بودند و ۱۹۰ هزار نفر از آنها در اعتصاب بسر می بردند. در شیکاگو ۸۰ هزار کارگر به خیابانها ریختند. هنگامی که چند صد زن دوزنده به خیابان آمدند تا به تظاهرات بپیوندند، روزنامه ارتجاعی شیکاگو تریبون علیه شان زوزه کشید و آنها را "سلیطه های بی چاک و دهن" نامید. جانور سرمایه داری واقعا چنگ و دندان نشان داده بود. هزاران نفر در صدد پاسخگویی بودند. يك اجتماع توده ای در میدان "هی مارکت" برای عصر چهارم ماه مه فراخوانده شد. سازماندهان تظاهرات نگران از کمین دشمن، مکان باز بزرگی را در نظر گرفته بودند که در رو زیادی داشت. پس از طرح اختلاف نظرات فراوان، اسپایز توانست سازماندهان گردهم آئی "هی مارکت" را قانع کند که فراخوان تظاهرات مسلحانه را پس گرفته و بجای آن سعی کنند تا می توانند وسیع ترین مردم را به تظاهرات بکشانند. صبح روز ۴ ماه مه پلیس به يك ستون سه هزار نفره از اعتصاب کنندگان حمله کرد. اجتماعات در تمام شهر برپا شد. هنوز عصر نشده بود که میدان "هی مارکت" از ۳ هزار کارگر انباشته شد. سخنرانان مرتبا از روی واگن ها سخنرانی می کردند. بعد باران شروع شد. حاضرین می خواستند پراکنده شوند. در حالیکه فقط چند صد نفر در میدان باقی مانده بودند، سر و کله دسته ای متشکل از ۱۸۰ پلیس تا بدنشان مسلح پیدا شد. يك افسر پلیس به کارگران دستور داد که متفرق شوند. اما پاسخ شنید که اجتماع کارگران، قانونی و مسالمت آمیز است. آخر سر پلیس برگشت و به افرادش دستوری دهد. در این هنگام ناگهان بمبی در صف پلیس منفجر شد. و سپس آنها منطقه را زیر آتش گرفتند. در نتیجه چندین نفر کشته و صدها تن مجروح شدند. در این ماجرا، هفت پلیس نیز کشته شدند..

طبقه حاکمه از این واقعه به عنوان بهانه ای برای انجام تعرضی که از قبل طراحی کرده بود، استفاده کرد و در رسانه گروهی اینطور تبلیغ کرد. روزنامه های سراسر کشور به آتش افروزی دیوانه وار پرداختند. آنها خواستار اعدام همه "اخلال گران" شدند. سر تیتور روزنامه ها چنین بود: "جانوران خونخوار.... اوباش سرخ"..

در “میلواکی” گارد دولتی با کشتاری خونین به تظاهرات پنج ماهه پاسخ داد. پنج کارگر لهستانی و یک کارگر آلمانی بخاطر نقض حکومت نظامی به خاک افتادند. در شیکاگو زندانها مملو از هزاران انقلابی و اعتصابی گشت. بسیاری به هنگام بازجویی مورد شکنجه قرار گرفتند. از روی لیست اعضای اتحادیه ها، پلیس به خانه هایشان حمله برد. چاپخانه کارگران مورد حمله قرار گرفت. همه اعضای چاپخانه روزنامه “کارگر” دستگیر شدند. پلیس هر چه در دست داشت، از مهمات گرفته تا اسلحه، از شمشیر تا چماق، از نشریه تا پرچم سرخ، از دینامیت تا بمب را بعنوان مدرک به نمایش گذاشت. رهبری انقلابی کارگران در چنگال بورژوازی اسیر بود..

طبقه حاکمه در همان ماه مه ۱۸۸۶ محاکمات را آغاز کرد. اتهام: قتل پلیس. متهمان: اعضای رهبری آی.دبلیو.پی.آ (اتحادیه انترناسیونال کارگران) به نامهای اوت، اسپایز، مایکل شواب، ساموئل فیلدن، آلبرت پارسون، آدولف فیشر، جرج انجل، لوئی کینیگ و اسکار نیب. متهمین را با وجود آنکه از گروه های مختلف بودند یکباره با هم محاکمه نمودند. در طول محاکمه هیچ کس نتوانست حتی یک دلیل بیاورد که افراد فوق الذکر در پرتاب بمب شرکت داشته اند. از اینها فقط دو نفرشان در تظاهرات هی مارکت شرکت داشتند. محاکمه ماهها بدرازا کشید. چندین کارگر را با رشوه خریدند تا شهادتهای زشت و نفرت انگیز علیه رهبران جنبش ایراد کنند. در سراسر دادگاه، قضات سعی کردند محاکمه را یک محاکمه جنائی جا بزنند. اسپایز در دفاعیه اش از عقاید انقلابی خویش دفاع کرد و در آخر چنین گفت: “خب، اینها عقاید من است. اگر شما فکر می کنید می توانید این عقاید را که هر روز بیشتر ریشه می دواند درهم شکنید، اگر فکر می کنید که با زندانی کردن ما می توانید به عقاید ما ضربه بزنید، اگر فکر می کنید که مرگ جزای گفتن حقیقت است، پس من با سر بلندی و جسارت بهای گزاف آنرا می پردازم! جلاذتان را صدا کنید!”

لینک بیست و یکساله اعتراض خود را چنین بیان کرد: “من تکرار می کنم که دشمن نظم موجودم و تکرار می کنم که با تمام قدرت تا زمانیکه نفس در سینه دارم با این نظم نبرد می کنم. من از شما متنفرم! از نظمتان بیزارم، از قوانین شما، از اقتدار مستبدانه شما، متنفرم. مرا بدین خاطر بدار بیاویزید!”

دادگاه هفت نفر را محکوم به مرگ کرد. اما جنبش بزرگی در دفاع از آنان برآورد. جلسات زیادی در سراسر جهان به دفاع از آنان برگزار شد: در فرانسه، هلند، روسیه، ایتالیا، اسپانیا، و در تمام ایالات آمریکا. در آلمان، بیسمارک آنقدر از عکس العمل کارگران نسبت به وقایع “هی مارکت” بیمناک شد که برگزاری تمام جلسات عمومی را ممنوع اعلام کرد. وقتی زمان اعدام نزدیک شد محکومیت دو نفر به حبس ابد تخفیف یافت. جسد لوئی کینیگ در زندان پیدا شد. سرش با دینامیت منفجر شده بود. معلوم نشد که در اعتراض به سیستم خودکشی کرده یا او را به قتل رسانده اند. روز ۱۱ نوامبر ۱۸۸۶ که بعدا جمعه سیاه نام گرفت، برای اعدام رهبران جنبش انقلابی کارگران در نظر گرفته شده بود. روزنامه های شیکاگو شایعاتی را درمورد خطر برپائی جنگ داخلی پخش کردند. بنظرمی آمد که نقشه هائی برای حمله به زندان جهت آزاد کردن محکومان موجود بود. اما زندانیان خواستار شدند که این کار صورت نگیرد..

سرانجام در روز موعود، هنگام ظهر، اسپایز، انجل، پارسون و فیشر با پیراهن سفید در محوطه زندان ظاهر شدند. اسپایز در حالیکه جلاذان چشم بند سفید را بر سرش می کشیدند چنین گفت: “روزی خواهد آمد که سکوت ما از زوزه های امروز شما قدرتمندتر شود.” بعد از او پارسون فریاد زد: “کلانتر باتون! بگذار صدای خلق شنیده شود.”

صدای پارسون را با باز کردن دریچه زیر پایش قطع کردند! مراسم تشییع جنازه رهبران جانباخته جنبش انقلابی کارگران با حضور نیم میلیون نفر برگزار شد. به خیابان آمدن نیم میلیون نفر، بذر وحشت را در دل بورژوازی کاشت. فردا از آن طبقه کارگر است!.

**کارگر قهرمان، رهبر زحمتکشان، پر توان پر خروش، علیه دولت سرمایه دار.**

(جمعی از فعالین کارگری)

اردیبهشت ماه ۱۳۸۵

[kargaran\\_fa@yahoo.com](mailto:kargaran_fa@yahoo.com)

جمعی از سوسیالیست های کامپاران